Contents

[استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc119261843)

[کلام محقق نایینی رحمه الله 1](#_Toc119261844)

[بررسی کلام مرحوم نایینی رحمه الله 1](#_Toc119261845)

[کلام مرحوم خویی رحمه الله: عدم معقولیت عدم نعتی 2](#_Toc119261846)

[بررسی کلام مرحوم خویی رحمه الله 4](#_Toc119261847)

[تقریب شهید صدر رحمه الله 4](#_Toc119261848)

[بررسی کلام شهید صدر رحمه الله 6](#_Toc119261849)

[بررسی مدعای محقق نایینی رحمه الله 6](#_Toc119261850)

## استصحاب عدم ازلی

## کلام محقق نایینی رحمه الله

محقق نایینی برای انکار استصحاب عدم ازلی سه مقدمه بیان کرد که عمده مقدمه دوم بود و فرمودند: «اکرم کل عالم لیس باموی» موضوعش مرکب از عالم و «لیس باموی» می باشد و جزء دوم موضوع عدم نعتی است، عدم نعتی یعنی لیس ناقصه مثل «لیس هذا باموی»و صدق لیس ناقصه مثل کان ناقصه متوقف بر صدق موضوع است و قبل از وجود این «عالم» هیچکدام از«کان امویا»و«لم یکن امویا» صادق نیست چون سالبه محصله به انتفاء موضوع غلط است نه این که فقط خلاف ظاهر باشد، و اگر بخواهیم عدم محمولی یعنی مفاد لیس تامه مثل«لم تکن الامویة موجودة لهذا العالم قبل وجوده» را استصحاب کنیم آن محذوری ندارد ولی اثبات «هذا العالم لیس باموی» به وسیله ی آن اصل مثبت است، و عدم نعتی آن یعنی«لم یکن امویا»حالت سابقه متیقنه ندارد چون قبل از وجود این عالم قطعا «لم یکن امویا» مثل«کان امویا» صادق نبوده است و بعد از وجود عالم نیز از همان لحظه ی اول مشکوک است که «هذا اموی» و لذا نمی توان آن را استصحاب کرد.

البته ایشان در مقدمه سوم بر این که عدم محمولی و لیس تامه جزء الموضوع نیست مانند «اکرم کل عالم لاتوجد الامویة له» برهان اقامه می کند که ان شاء الله بعدا آن را بیان می کنیم.

## بررسی کلام مرحوم نایینی رحمه الله

این کلام ایشان مبتنی بر انکار سالبه محصله به انتفاء موضوع می باشد ولی برخی مثل مرحوم خویی و شهید صدر رحمهما الله مراد ایشان از وجود نعتی و عدم نعتی را طور دیگر فهمیدند و به دنبال آن بر محال بودن اخذ آن در موضوع برهان اقامه کردند و از آن نتیجه گرفتند که اخذ عدم منحصر در عدم محمولی است و برای نفی وجود نعتی نیز استصحاب عدم محمولی کافی است یعنی اگر شارع بگوید: «لایجوز اکرام العالم الاموی» استصحاب عدم محمولی وجود نعتی «هذا العالم اموی» را نفی می کند و همچنین وقتی شارع بگوید:«اکرم کل عالم لیس باموی» در موضوع عدم محمولی اخذ شده است چون اخذ عدم نعتی در موضوع حکم محال است.

## کلام مرحوم خویی رحمه الله: عدم معقولیت عدم نعتی

مرحوم خویی رحمه الله فرمودند: عرض نعت معروض و محل خود می باشد چون نعتی بودن یعنی کون و وجود رابط بین عرض و جوهر و نسبت داشتن هر عرض با جوهر و محلش واضح است چون وجود عرض فی نفسه عین وجود آن برای محلش می باشد ولی عدم العرض کون و وجود رابط با محل ندارد مثلا سفید بودن سنگ کون رابط دارد با این سنگ اما سفید نبودن این سنگ که کون رابط با این سنگ ندارد مگر این که آن را تاویل به موجبه معدوله المحمول ببرید مثل «ناسفید بودن» که خود آن یک وصفی که حظی از وجود دارد و یا«هذا لیس ببصیر» را تبدیل به «هذا اعمی» کنید که آن می تواند با محل نسبت پیدا کند ولی این نیاز به قرینه و عنایت دارد اما در سالبه محصله مثل«این سنگ سفید نیست» و «این شخص بینا نیست» معقول نیست که بین سفید نبودن این سنگ و این سنگ نسبت و کون رابط باشد.

ایشان در موسوعه می فرمایند:« إذن فالوجود الرابط منحصر في العرض و معروضه، لما عرفت من [أنّ] وجوده في نفسه عين وجوده في محله. و أمّا عدم العرض فلا يتحقق ربط فيه و من ثمّ لا يؤخذ وصفاً إلا بنحو من العناية(که «لیس ببصیر» تبدیل به«اعمی» شود)، فتكون القضية السالبة من المعدولة المحمول كما في قولنا: زيد أعمى» و لذا اصلا نوبت به بحث دوران بین موضوع بودن عدم محمولی و موضوع بودن عدم نعتی نمی رسد چون عدم نعتی محال است و نمی تواند موضوع قرار گیرد.

و این که در السنه متعارف است که نسبت گاهی سلبیه است و گاهی ایجابیه موجب به اشتباه افتادن بعضی شده است که خیال می کنند که ما نسبت سلبیه و ربط السلب داریم و ربط السلب یعنی یک کون رابط بین سلب سفید بودن و بین این سنگ در حالی که ما ربط السلب نداریم بلکه سلب الربط داریم یعنی سفید بودن از این جسم سلب می شود نه این که سلب سفید بودن را ربط دهیم به این سنگ تا گفته شود سلب سفید بودن این سنگ نیاز دارد به وجود این سنگ، بنابراین قضیه ی سالبه سلب الربط است نه ربط السلب یعنی جمله ی سالبه دلالت دارد بر سلب شیء عن شیء و لذا در این جا وجود رابط نداریم.

ایشان بعد از این که فرمودند:« فالمراد من النسبة السلبية أنّ الهيئة الكلامية تدل على نفي شي‌ء عن شي‌ء» می فرمایند:«و ممّا يرشدك إلى ذلك أنّ القضية الحملية سلبية كانت أم إيجابية لا تختص بالأعراض، بل تجري في غيرها أيضاً، كما في حمل الوجود على الماهية أو سلبه عنها في قولك: الإنسان موجود أو غير موجود. مع أنّه لا ربط بين الوجود و الماهية، ... و هكذا الحال في الذاتي في باب الكلّيات كقولنا: زيد إنسان، أو الإنسان حيوان ناطق. ...إذن فالوجود الرابط منحصر في العرض و معروضه»[[1]](#footnote-1)

در این که مراد ایشان از عدم وجود رابط بین عدم العرض و معروض چیست، دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: مراد وجود و کون رابط خارجی است.

اگر این احتمال مراد ایشان باشد اولا: خلاف مبنای ایشان در اصول می باشد چون ایشان وجود رابط خارجی را حتی بین عرض و معروض آن نیز انکار می کنند.[[2]](#footnote-2) ثانیا: همانطور که شهید صدر فرمودند، بحث ما در کون رابط خارجی نیست و چه بسا عرض امر اعتباری باشد مثل زوجیت و طهارت که اصلا وجود حقیقی ندارد تا وجود رابط بین او و بین محل فرض شود.[[3]](#footnote-3)

احتمال دوم: مراد وجود و کون رابط کلامی یعنی نسبت ربطیه کلامیه می باشد(مفاد هیئت جمله ی حملیه). یعنی در جملات موجبه حملیه مثل «الانسان موجود» بین موضوع یعنی«الانسان» و محمول یعنی «موجود» یک وجود رابط کلامی هست که همان نسبت حملیه باشد ولی جمله حملیه سالبه مشتمل بر کون رابط کلامی و ربط السلب نیست تا گفته شود ربط السلب یعنی اتصاف موضوع به سلب و تا موضوع موجود نشود اتصاف به سلب پیدا نمی کند بلکه مشتمل بر سلب الربط است و خود سلب الربط عملا بین موضوع و محمول ارتباط برقرار می کند اما مفاد هیئت «هذا الحجر لیس بابیض» سلب الربط است و نتیجه ی قهری این سلب الربط تشکیل یک جمله ی تامه سلبیه می باشد بنابراین مفاد جمله ی حملیه ی سلبیه «نفی اتصاف الحجر بعدم کونه ابیض» می باشد نه ربط السلب یعنی «اتصاف الحجر بعدم کونه أبیض».

و ایشان با این بیان می خواهند بگویند: مفاد«لیس بابیض» سلب الاتصاف بکونه أبیض می باشد و این را عدم محمولی می نامیم و مراد مرحوم نایینی رحمه الله از عدم نعتی«اتصاف الحجر بانه لیس بابیض» می باشد و طبیعی است که «اتصاف الحجر بانه لیس بابیض» نیاز به وجود حجر دارد ولی این قضیه محال است مگر این که به موجبه معدولة المحمول یعنی «لاأبیض»تاویل برده شود

و شاهدی که در عبارت ذکر کردند یعنی ««أنّ القضية الحملية سلبية كانت أم إيجابية لا تختص بالأعراض، بل تجري في غيرها أيضاً، كما في حمل الوجود على الماهية أو سلبه عنها في قولك: الإنسان موجود أو غير موجود. مع أنّه لا ربط بين الوجود و الماهية» موید همین احتمال می باشد. بنابراین اشکال شهید صدر رحمه الله بر ایشان وارد نیست چون مراد ایشان وجود رابط خارجی نیست بلکه مرادشان کون و وجود رابط کلامی است که حتی میان اعراض اعتباری نیز وجود دارد.

## بررسی کلام مرحوم خویی رحمه الله

این کلام تمام نیست چون مراد مرحوم نایینی رحمه الله از عدم نعتی «اتصاف این سنگ به این که سفید نیست» نمی باشد بلکه ایشان معتقدند سلب الاتصاف نیز در لیس ناقصه احتیاج به وجود موضوع دارد و قضیه ی «این سنگ سفید نیست» عرفا در فرضی صحیح و صادق است که این سنگ موجود باشد. بنابراین مراد ایشان از عدم نعتی«اتصاف هذا الحجر بانه لیس بابیض» نیست بلکه عدم نعتی در نظر ایشان در مقابل لیس تامه و عدم محمولی یعنی«لیس البیاض لهذا الحجر موجودا» می باشد و لذا عدم نعتی یعنی «هذا الحجر لیس بابیض» و سلب الاتصاف و سلب الربط می باشد ولی همین نیاز به وجود دارد.

بنابراین مراد هر دو بزرگوار سلب الاتصاف یعنی «این سنگ سفید نیست» می باشد نه «این سنگ اتصاف دارد به این که سفید نیست» ولی همانی را که شما می گویید موضوع حکم است در مانند «سنگی که سفید نیست بیاور» و بعد می گویید: این سلب الاتصاف است و سلب الاتصاف نیاز به وجود موضوع ندارد و قبل از وجود سنگ نیز می توان گفت«این سنگی که موجود نشده است سفید نیست و بعد که موجود می شود سفید می شود» مرحوم نایینی همین را غلط می دانند نه این که مرحوم نایینی رحمه الله ادعا می کنند که عدم نعتی یعنی «اتصاف الحجر بانه لیس بابیض» تا گفته شود موضوع قرار گرفتن عدم نعتی اصلا معقول نیست و سلب الاتصاف به عدم کونه أبیض باید موضوع باشد.

## تقریب شهید صدر رحمه الله

شهید صدر رحمه الله فرمودند: نعتیت یعنی نسبت بین عرض و محلش در عالم مفاهیم یعنی در عالم تقرر ماهوی نه در عالم وجود مثل «عدالة العالم» که اضافه، یک نسبتی بین عدالت و عالم ایجاد کرده است و این نسبت که بین آن دو ارتباط برقرار کرد مربوط به عالم وجود نیست چون می توان گفت:«عدالة العالم لیست بموجودة» و این اختصاص به عرض تکوینی ندارد و در عرض اعتباری مثل«زوجیة هذه المرأة» نیز می آید و با این که زوجیت یک امر اعتباری است ولی در طول این اعتبار یک نسبتی بین زوجیت و این زن عرفا برقرار می شود.

ایشان در ادامه می فرمایند: با توجه به این معنا برای نعتیت، عدم نعتی محال است چون در مثال«عدم عدالة العالم» «العالم» با عدالت نسبت دارد و عدم نفی عدالت عالم می کند یعنی «عدم» داخل بر عدالت منتسب به عالم می شود و خود عدم منتسب به عالم نیست. به عبارت دیگر:«العالم» قید منفی و معدوم می باشد نه قید نفی و عدم، فلاسفه نیز بر این مطلب تسالم دارند اول عدالت را متضیق می کنید به عالم و در مقام مفهوم و تقرر ماهوی می گویید:«عدالة العالم» و بعد می گویید: عدالة العالم موجود نیست.

دلیل این مطلب این است که اگر گفته شود «العالم» قید نفی است و نسبت با عدم دارد و آن عدم العدالة را دو قسم می کند: یکی عدم العدالة در مورد عالم و دیگری عدم العدالة در مورد جاهل و می گوید: این عدم العدالة در مورد عالم است.

اشکال آن این است که آن عدالت: اگر متضیق به عدالة العالم باشد در این صورت عدم عدالت این عالم دارای دو قسم نیست و این که بعد از تضییق عدالت به عدالة العالم گفته شود عدم این عدالت اطلاق دارد و شامل دو قسم عدالت عالم و عدالت جاهل می شود خلف است بلکه عدم عدالت بعد از تضییق عدالت به عدالت عالم فقط مختص به همین عدالت عالم می باشد یعنی عدم عدالت عالم.

و اگر مراد از آن طبیعی عدالت باشد و متیضق به عدالة العالم نباشد یعنی عدم عدالتی که این عدم منتسب به عالم است، این دارای دو اشکال می باشد: اولا: لازمه ی آن این است که طبیعی عدالت دارای دو نقیض باشد: یکی عدم عدالتی که منتسب به عالم است و دیگری عدم عدالتی که منتسب است به جاهل در حالی که نقیض طبیعی عدالت طبیعی عدم العدالة است نه این که دو نقیض داشته باشد.

ثانیا: عدم طبیعی عدالت شامل جاهل نیز می شود و انتساب آن به عالم معقول نیست.

بنابراین«العالم» ربطی به این عدم ندارد و ربط با آن عدالت دارد منتهی نفی بر آن داخل شده است و الا این عدم، عدم نعتی نیست بلکه عدم محمولی است و معدوم وجود نعتی و عدالة العالم است.

بنابراین عدم وجود نعتی فقط دارای یک قسم است که عبارت است از عدم محمولی منتهی گاهی گفته می شود «عدم العدالة» که آن عدالت می شود وجود محمولی و عدم نیز می شود عدم محمولی و گاهی گفته می شود «عدم عدالة العالم» که آن عدالة العالم وجود نعتی عدالة است چون مضاف به عالم است ولی عدم آن هنوز عدم محمولی است و عدم نعتی برای آن معنا ندارد چون عدم منتسب به عالم نیست بلکه عدالت منتسب به عالم است و عدم عدالت منتسب به عالم را نفی می کند.[[4]](#footnote-4)

## بررسی کلام شهید صدر رحمه الله

انصافا این کلام تمام است و نمی توان آن را انکار کرد ولی این أکل من القفا است و مرحوم نایینی رحمه الله فقط می گوید: همان عدم «کون الحجر ابیض» و «سلب الاتصاف بکون الحجر ابیض» نه عدم منتسب، قبل از وجود موضوع غلط است.

بنابراین این ایراداتی که به محقق نایینی رحمه الله وارد شده است بر ایشان وارد نمی باشند.

## بررسی مدعای محقق نایینی رحمه الله

محقق نایینی رحمه الله فرمودند:«وقتی این عالم موجود نیست لیس ناقصه«اموی نیست» مثل کان ناقصه«اموی هست» صادق نیست».

ولی به نظر ما سالبه محصله به انتفاء موضوع مثل «این سنگ هنگامی که نبود سفید هم نبود» از نظر عقلی غلط نیست. فقط یک مطلب می ماند و آن این که باید بررسی شود که آیا سالبه محصله به انتفاء محمول که غرض ما اثبات آن است با سالبه به انتفاء موضوع عرفا دو قضیه بسیطه هستند و اثبات احدهما باستصحاب الآخر اصل مثبت است که مرحوم بروجردی و امام رحمهما الله و آقای زنجانی حفظه الله آن را بیان می کردند و یا آن دو قضیه واحد هستند و فقط حالات آن تغییر کرده است.

و گفته می شود حتی احتمال متباین بودن آن دو کافی است برای این که شبهه ی اصل مثبت پیش آید چون احراز نمی شود که عرفا آن دو قضیه واحد هستند و اختلاف آن ها فقط در اختلاف حالات است.

و موید آن این است که وقتی مولی می گوید:«جئنی بحجر لیس بابیض» و شخص بخاطر تاریکی نمی بیند که سنگ سفید است یا سفید نیست و از طرفی مولی فرموده است «لا تنقض الیقین بالشک ابدا» عرف می گوید: حالت های قبل از وجود به ذهن من نمی آید و لذا در شمول دلیل استصحاب نسبت به آن تامل می کند.

1. موسوعة الامام الخویی، خویی، سید ابوالقاسم موسی، ج12، ص264-265. [↑](#footnote-ref-1)
2. محاضرات فی اصول الفقه، خویی، سید ابوالقاسم، ج1، ص70. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث فی علم الاصول، صدر، سید محمد باقر، ج3، ص333. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث فی اصول الفقه، صدر، محمد باقر، ج3، ص333-336. [↑](#footnote-ref-4)